

کافترسیدم

ماجرای حساسیت تان به خاک و سفال و آلرژی‌هایی که داشتید، به کجا رسید؟

راستش آلرژی پوستی من، بالاخره یک جایی کار دستم داد. حرف مادرم درست بود، چون به یکسری از مواد کارم آلرژی داشتم و تمام این سال‌ها نمی‌دانستم و خیلی با عشق کار می‌کردم. با خاک راحت بودم. از دستکش استفاده نمی‌کردم. با دست گلی قند برمی‌داشتم و چای می‌خوردم. از پنج سال پیش آلرژی پوستی‌ام بیش‌تر خودش را نشان داد. مدام می‌رفتم دکتر و کسی نمی‌توانست علت را تشخیص بدهد. پنج سال با درد زندگی کردم. تمام بدنم زخم بود. گوشه‌گیر شده بودم، چون دلم نمی‌خواست کسی من را این‌شکلی ببیند. طی این سال‌ها، نقطه امن من و حتی تفریحم، کار گاهم بود. تا این که یک سال پیش، یک دکتر توانست با برخی آزمایش‌ها تشخیص درست بدهد. اتفاقاً اولین چیزی که پرسید، این بود که شما با مواد کاشی و سرامیک چه کار دارید؟! گفتم سفال و سرامیک شغل من است. گفت یک ماه بگذار کنار! البته موارد دیگری هم بود اما اصلی‌ترین چیزی که به آن آلرژی داشتم، مربوط به کار سفالگری و همچنین رنگ لاجوردی بود. جالب این که من در کار با رنگ لاجوردی استادم. بهترین رنگی که کارهایم را با آن لعاب می‌دهم، لاجوردی سنتی است. به قدری خوب این کار را انجام می‌دهم که استادانم می‌پرسند چطوری این رنگ را درست می‌کنی؟! رنگ لاجورد، اصلی‌ترین چیزی بود که به آن آلرژی داشتم. دکتر گفت یک ماه کار را تعطیل کن تا دو هفته با دارو و دو هفته بدون دارو، تغییر وضعیت را در سلامتی‌ات ببینیم. از روز اولی که شروع به رعایت توصیه‌های پزشک کردم و از لباس‌های نخی و سفید استفاده کردم، بهبودم شروع شد؛ حتی بدون دارو. روزی که از مطب دکتر بیرون آمدم، به مادرم زنگ زدم و با گریه می‌گفتم «حالا چی کار کنم؟ چون من کار دیگری بلد نیستم». توقع داشتم مادرم با لحن دعوا بگوید «من که گفته بودم این اتفاق می‌افتد» اما چون دیده بودم تمام این سال‌ها چطور عاشقانه کارم را دنبال کرده‌ام، او هم پشت تلفن گریه می‌کرد و می‌گفت «یک فکری برایش می‌کنیم، فعلاً سلامتی‌ات مهم است». مادرم جزو اولین کسانی بود که من را به سمت آموزش هل داد. می‌گفت «تو که این‌قدر موفقی، حیفاست کارت را کنار بگذاری و آدم‌ها از تجربیات استفاده نکنند». استادم در دوره بی‌زینس هم می‌گفت «کسانی مثل تو که زیر و بم کار را درآورده‌اند، بهترین افراد برای آموزشند. حتی در تبلیغ کلاس‌هایت با افتخار اعلام کن من خودآموز تجربی‌ام و شاگرد استاد کارهای قدیمی بوده‌ام. این خیلی ارزشمندتر است، چون تو تکنیک‌هایی را بلدی که شاید استادی که در دانشگاه درس می‌دهد، بلد نباشد». این طوری شد که جرات لازم را برای ورود به آموزش پیدا کردم.

این که همیشه لباس‌های سفید می‌پوشید هم به خاطر آلرژی‌تان است؟

بله، در واقع پوشش سفید من از آن‌جا شروع شد که وقتی جواب آزمایش‌هایم آمد، فهمیدم به رنگ آلرژی دارم و پوستم هر چیزی را که رنگی باشد، جذب می‌کند و باعث بیماری می‌شود. از زمانی که پوشش سفید را انتخاب کرده‌ام، مشکلات پوستی‌ام خوب شده!

حالا که وارد حیطه آموزش سفالگری شده‌اید، فوت کوزه‌گری را هم به هنر جوان آموزش می‌دهید؟!

بله. وقتی تصمیم به آموزش گرفتم، استادم گفت «چون تو کار کردن با آدم‌ها را دوست داری، آموزش موفقی خواهی داشت». چون اگر در آموزش عشق نداشته باشید، موفق نمی‌شوید و دوام نمی‌آوردید. اتفاقاً متوجه شدم در پاسخ به هنر جوانم، آن فوت کوزه‌گری را که خودم با سال‌ها شاگردی کردن به دست آورده‌ام، با کمال میل آموزش می‌دهم. همیشه به کسانی که برای آموزش می‌آیند، می‌گویم دنیای سفال و سرامیک به قدری بزرگ و گسترده است، که هر کسی آن را یاد بگیرد، می‌تواند سبک خاص خودش را داشته باشد. پس نگران نباشید که کسی از شما کپی بکند، چون من همیشه یک قدم جلوتر از کسی هستم که کارم را کپی می‌کند. او می‌خواهد ایده من را تکرار بکند اما من همیشه یک ایده جدیدتر دارم.

در پایان اگر نکته ناگفته‌ای مانده، بفرمایید.

بزرگ‌ترین آرزویم این است که دوره‌های آموزشی سفال و سرامیک، نه فقط در ایران، بلکه در کشورهای دیگر برگزار بکنم، چون سفال ایران بیش از هفت‌هزار سال قدمت دارد و خیلی برایم ارزشمند است. دلم می‌خواهد بتوانم تکنیک‌های اصیل ایرانی را به کشورهای دیگر ببرم و معرفی کنم. همچنین بتوانم نمایشگاه‌ها و اجراهایی داشته باشم که هنر ایرانی در تمام دنیا معرفی بشود.



چراغ اتاق خواب و آشپزخانه‌ام را خودم درست کرده‌ام یا همین‌طور برای خانه پدر و مادرم چیزهایی ساختم. اگر کسی برایم خیلی عزیز باشد یا بخواهم ارادت‌م را به کسی نشان بدهم، قطعاً از کارهای خودم به او هدیه می‌دهم. برخی طرف‌ها را هم که خیلی قشنگ شده‌اند، خودم استفاده می‌کنم، یعنی از کوره که درآمده، دیدم وای، چه قدر خوشگل شده. گفتم این را نمی‌فروشم یا به کسی نمی‌دهم!

چه حسی دارد که آدم از ظروف ساخته خودش در زندگی روزمره استفاده کند؟

حس خیلی خوشایندی است. حتی کسانی که به خانه من می‌آیند، توقع دارند در ظروف دست‌ساز خودم از آنها پذیرایی کنم! نکته جالب برای خودم و اغلب همکارانم که هیچ‌وقت در کار ما تکراری نمی‌شود، این است که هر بار در کوره را باز می‌کنیم، همان اشتیاق اولین باری را داریم که چیزی درست کردیم، چون نمی‌دانیم توی کوره چه خبره است! با این که شاید آن کار هزار بار تولید شده، ولی وقتی در کوره را باز می‌کنیم و برق لعاب کار را می‌بینیم، چشم‌هایمان برق می‌زند و ذوق داریم. دل‌مان می‌خواهد نتیجه کارمان را به همه نشان بدهیم.

مدتی است آموزش سفال و سرامیک را هم به شکل حرفه‌ای شروع کرده‌اید. چرا تصمیم گرفتید وارد حوزه تدریس این هنر بشوید؟

ماجرای تدریس از جایی شروع شد که همیشه به من پیشنهاد آموزش می‌دادند اما با این که آموزش را خیلی دوست داشتم، هیچ تجربه‌ای نداشتم. حتی از آن وحشت داشتم. ضمن این که فکر می‌کردم چون من آکادمیک آموزش ندیده‌ام، نمی‌دانم چطور مفاهیم کار را منتقل بکنم. تا این که یک دوره بی‌زینس شرکت کردم برای رونق کسب‌وکارم و آن‌جا چند نکته برایم روشن شد. اولین نکته‌ای که استادم گفت این بود که شما از هر چیزی می‌توسید، یعنی در آن بیش‌ترین استعداد را دارید! گفتم از آموزش وحشت دارم. ایشان گفت من تضمین می‌کنم در آموزش موفق خواهی بود. کم‌کم و به اجبار رفتم سمت آموزش.

طراحی روی کارها در واقع خودآمخته‌های من بوده‌اند؛ آزمون و خطاهایی که انجام داده‌ام و به نتیجه رسیده‌ام. یک زمانی برای اجرای این کارها یا آموزش دادن به دیگران خیلی اعتماد به نفس نداشتم. احساس می‌کردم چون آکادمیک یاد نگرفتم، شاید نقص‌هایی داشته باشم. بعد از ورود به تهران، با دو استاد مطرح این رشته آشنا شدم و آنها گفتند «کسی که این کار را تجربی و با شاگردی کردن نزد استاد کارها یاد گرفته، خیلی ماهرتر از کسی است که می‌آید کار را صاف و پوست‌کنده پیش من یاد می‌گیرد». آن‌جا متوجه شدم کارم ارزشمند است. آن موقع خودم اعتماد به نفس کاری نداشتم. با شروع کرونا، کار من هم مثل همه ضربه خورد و مجبور شدم شش ماه کار گاهم را تعطیل کنم که برای من نوعی ورشکستگی بود. اتفاقاً آن زمان با کسی شریک شده بودم و می‌خواستیم کارمان را گسترش بدهیم که متأسفانه برعکس شد و ورشکست شدیم! در زمانی که کارمان را تعطیل کرده بودیم، آن قدر ناامید و دل‌سرد بودم که با خودم گفتم دیگر این کار را انجام نمی‌دهم، در حالی که وقتی به تهران آمدم، این کار را از صفر شروع کرده بودم، یعنی کارم را بلد بودم و گسترش دادم. کوره و تجهیزات کارگاه را بیش‌تر کرده بودم. با این که می‌دانستم اگر دوباره از صفر شروع کنم، از پس آن برمی‌آیم، یک جوری ناراحت بودم. حتی دنبال کار گشتم. رفتم فروشندگی را یاد بگیرم، چون فکر کردم این نقطه ضعف من است و باید فروشندگی بلد باشم اما دیدم نمی‌شود! در همین وضعیت، یکی از گالری‌هایی که قبلاً با آن کار کرده بودم، سفارش کار داد؛ سفارش خیلی سنگینی هم بود. گفت کارهایم را برای شعبه کانادا می‌خواهد. این شروع دوباره، آن هم برای خارج از کشور، رشد خیلی بزرگی برایم بود. با درآمد آن سفارش، توانستم یک کارگاه جدید اجاره کنم و دوباره کارم گرفت.

جمله معروف «کوزه‌گر از کوزه شکسته آب می‌خورد» در مورد شما هم صدق می‌کند یا این‌طور نیست؟ یعنی خودتان و خانواده، از ظرفی که می‌سازید در خانه استفاده می‌کنید یا کارهای تان فقط برای مشتریان است؟!

نه، برای خودم و خانواده چیزهای زیادی درست کرده‌ام. مثلاً